

مأخذ اوستایی اسامی فرشتگان مقرب خدا در ادیان سامی

برای نگارنده، زمانی که هنوز به مأخذ ایرانی اساطیر توراتی و انجیلی و قرآنی پی نبرده بود، همانند بسیاری از مردمان کشورهای غیر سامی این سؤال مطرح بود چرا این همه پیغمبر از میان یهود برخاسته اند، پس مثلاً سهم ایرانیان که در عهد تجمع انبیاء یعنی در قرن ششم پیش از میلاد در مقام ابر قدرتی خاورمیانه و جهان قرار داشته اند، چه میشود. در پیگیری این سؤال بدانجا رسیدم که اوستای اولیه و شفاهی ایرانیان مأخذ اصلی تورات و این خود مأخذ اساطیر انجیل و قرآن بوده است. فی المثل ایزد مهر (میثه، موسی)، کیاخسارو (خنوک، یوشع)، کورش (سلیمان) و زرتشت (ابراهیم خلیل، ایوب، عزرا، یافث) خدا-قهرمانان اصلی تورات که در اصل متعلق به ایرانیان بوده اند در تورات زیردستان یهودی آنها تبدیل به خدا - قهرمانان قوم یهود شده اند. به طور کلی و مختصر باید گفت که اکثر قهرمانان اساطیری ادیان سامی یا ایرانی و یا در رابطه فرهنگی نزدیک با ایرانیان بوده اند. برای قوت کلام باید اضافه نمود زرتشت در قرآن افزون بر اینها تحت نام صالح و لقمان ظاهر شده و نزد هندوان و مردم شرق و جنوب شرق آسیا با نامهای مهاویرا و بودا پرستش میشود. به بیان ساده میشود گفت که اکثر مردم دنیا در به طور رسمی یا تشریفاتی در پرستش زرتشت / بودا سهیم و شریک هستند و زرتشت مردم گرا و معتقد به عدالت اجتماعی و اقتصادی قلوب مردم دنیا را بیش از دو هزاره تسخیر نموده است. در همین رابطه برایم بدیهی و روشن شد که فرشتگان مقرب خدایان سامی نیز از دستگاههای عریض و طویل قبیله دین آفرین مغان ایران بیرون تراویده است. ما در اینجا بحث را محدودتر کرده و به ذکر و توضیح مطالب مربوط به منشأ فرشتگان مقرب خدا در نزد یهود و مسلمین می پردازیم. چهار فرشته مقرب خدای اینان عبارتند از اسرافیل، میکائیل، عزرائیل و جبرئیل که ما در اینجا به ترتیب اصل ایرانی زرتشتی آنها را معرفی مینمائیم:

اسرافیل: اسرافیل که نامش در مأخذ عبری به صورت سرافیم یعنی درخشان مثل آتش آمده است، به معنی درخشان خدایی است و در اصل همان فرشته آذر منابع زرتشتی است که مانند اسرافیل با روز قیامت سر و کار دارد. برای آشنایی با این نقش وی بهتر است نقش فرشتگان را در روز رستاخیز (قیامت) را از کتاب دینهای کهن ایران تألیف هنریک ساموئل نیبرگ، ترجمه دکتر نجم آبادی ذکر می نمایم: در ارداویرابنامه چگونگی سفر ارداویراف در جهان زیرین چنین توصیف شده است: " روان مرده پس از سه گام به پل چینوت (قضاوت) می رسد. برای روان نیکان این پل فراخ میشود تا به اندازه درازای نه نیزه میرسد، و او از روی پل میگذرد، سروش و آتور (آذر) او را همراهی می نمایند و مهر (ایزد عهدوپیمان)، رشن (فرشته عدالت)، وایو (فرشته باد خوش)، دئنا (فرشته نیایش) و وهومنه (فرشته منش نیک) او را در راه بهشت و دوزخ زیر پل چینوت رهبری

و نگهبانی می کنند. " پس مسلم به نظر می رسد صور (الصور، یعنی شیپور اسرافیل فرشته آتش) نیز خود از کلمه پهلوی آثور یعنی آتش اخذ شده است. می دانیم که مسلمین معتقد هستند که در روز قیامت، مردگان با شنیدن صدای صور اسرافیل یعنی شیپور فرشته آتش زنده خواهند شد. میکائیل: نام میکائیل در عبری به معنی کسی که مثل خداست معنی شده است. و این به وضوح نشانگر نام نشان میثه (میثره، موسی، مهر) ایزد معروف عهد پیمان آریائیان است که نامش بر روی ماه مهر زنده مانده است. می دانیم که این ایزد همچنین در طبیعت، ایزد گردنده خورشید پر مهر و محبت به شمار می رفته است. چنانکه اشاره شد وی را حامی و پشتیبان نیکان در روز قیامت به شمار می آورده اند. جشن معروف ماه مهر ایرانیان نیز به وی اختصاص داشته است که مسعود سعد سلمان در موردش چنین اشعار نغزی سروده است: روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بیغزا ای نگار ماه چهر مهربان مهربانی کن به جشن مهرگان و روز مهر مهربانی کن به روز مهر و جشن مهرگان جام را چون لاله گردان از نبید باده رنگ و ندر آن منگر که لاله نیست اندر بوستان کاین جهان را ناگهان از خرمی امروز کرد بوستان نو شکفته عدل سلطان جهان میثره (میثه، مهر) همچنین در اساطیر سامی با کاموسه (= روح موسی، آخرین فرمانروای پادشاهان شبان در مصر) و یهودای جلیلی پسر زیورایی رهبر فرقه مشتاقان آزادی یهود از دست رومیان در هم آمیخته و موسی صاحب ده فرمان ایزدی و لقب پیغمبر مهر و محبت عیسی روح الله را پدید آورده است. جبرئیل: این نام به معنی مرد خدا بی تردید اشاره به همان نئیریوسنگ اوستا یعنی مرد پیغام یا پیغامبر است. از نام صفت شاهزاده بودن وی چنین معلوم میشود که ابتدا مراد از وی همان گئوماته زرتشت (بردیه، ایرج) پسر خوانده معروف فریدون (کوروش) بوده است که بعداً تحت این نام تبدیل به فرشته ای معروف گردیده است. در فرهنگ نامهای اوستایی هاشم رضی در مورد این ایزد و فرشته پیام و آتش معروف اوستایی می خوانیم: " نریوسنگ از این جهت که پیک ایزدی است. با سروش نیز همانندی دارد؛ اما از لحاظ مقایسه در قسمت اهمیت پیک ایزدی بودن، نریوسنگ را با سروش نمی توان مورد مقایسه قرار داد چون سروش در این زمینه شهرت بیشتری داشته و اصولاً مطلق ایزد وحی و الهام خدایی شناخته میشود؛ در حالی که نریوسنگ همواره حامل پیامهای خداوندی نمی باشد؛ به هر حال این ایزد نیز چون سروش حامل پیامهای اهورا مزدا است و هردو را با جبرئیل فرشته وحی و الهام از طرف خداوند در دیانت اسلامی می توان مورد مقایسه قرار داد.... در قسمتهایی دیگر از اوستا نیز نریوسنگ با همین وظیفه و موقعیت کارگزار است. در فرگرد نوزدهم و نوزدهم یکی از دیوان به نام ویزرش (آزرنده هوشیاران) راهنمای ارواح پلیدان و شیران است به بدترین مکان، قلمرو اهریمنی و تاریکی مطلق. اما روان پارسایان همشین و قرین با ایزدانی بزرگ و نامی میشوند. نخست از نزدیک فروغ ابدی، روشنی همیشگی و لایزال، یعنی اهورا مزدا

می گذرند. امشاسپند بهمن تهنیتشان می گوید و روان پارسایان شاد و سرخوشند و در فردوس، بهترین مکان و جایی که لبریز از روشنایی ابدی است وارد میشوند، در حالیکه نریوسنگ، پیک اهورا مزدا نیز با آنان است. عزرائیل: این نام که به معنی یاور خداست به وضوح مطابق با همان سروش اوستا به معنی لفظی بنده و خادم فرمانبردار خدا می باشد. هاشم رضی در کتاب فرهنگ نامهای اوستا بارهٔ این امشاسپند یعنی فرشتهٔ بی مرگ و مقدس می آورد: " سروش (به اوستائی سرئوش) یکی از ایزدان مزدیسنان (زرتشتیان) است و پیک خدایی به شمار می رود. کلمهٔ اوستایی سرئوش به معنی فرمانبرداری و اطاعت است. این واژه نیز در اوستا چه بسا که مطابق معمول، به عنوان اسم مجرد استعمال شده است و چه بسا نیز از آن ایزد ویژه ای اراده شده است. سروش یکی از کهن ترین ایزدان آیین زرتشتی است که در گاتاها نیز نامش مذکور است با صفت مزیشته یعنی بزرگتر در اوستا مشخص می باشد. در گاتاها علاوه بر آن که به عنوان اسم مجرد زیاد اسم مجرد زیاد استعمال شده است. چندین بار نیز در هیئت ایزدی نمایان می باشد که گروه مؤمنان به هنگام از او یاری می جویند. مقام سروش در ادبیات دینی مزدایی آن قدر بود که وی را در شمار امشاسپندان قرار دادند. چنانکه می دانیم برای آن که شش امشاسپند را به عدد مقدس هفت امشاسپند ارتقاء دهند گاه سپنت مئینو (روان مقدس، ذات مقدس اهورامزدا) در رأس شش امشاسپند قرار دادند و گاه خود اهورا مزدا را و سروش را هفتمین امشاسپند به شمار آوردند. اما مهمترین وظیفهٔ سروش که در ادوار متأخربرایش تعیین کرده اند، وظیفهٔ داوری و محاکمه ارواح است و این که یکی از کارگزاران و عاملان مهم جهان پسین است. اما نبایستی از این اشاره چنان فهم شود که سروش پیش از این با این وظیفه و عنوان بیگانه بوده است، چون در گاتاها این وظیفهٔ سروش نیز روشن است که در جهان پسین سرنوشت شریبران و نیکان را تعیین می کند.... چنانکه ابوریحان بیرونی در آثارالباقی اشاره میکند روز هفدهم همراه ایرانیان نزد زرتشتیان موسوم است به سروش و سروش نگهبان این روز می باشد... مسعود سعد سلمان که در بارهٔ سی روز پارسی، سی قطعه سروده است، دربارهٔ سروش در این قطعه چنین گفته است: روز سروش است که گوید سروش باده خور مطرب نیوش سبز شد از سبزه همه بوستان لعل می آرای صنم سبزپوش... " چنانکه پیداست عزرائیل ترسناک باورهای خداترسانهٔ اسلامی در اساس خود یعنی سروش نه تنها خوفناک نبوده بلکه موجب دلخوشی انسانها می بوده است. بر اساس شقاوت و ترسناکی عزرائیل، مولوی در مثنوی اشعاری سروده است که در اینجا ذکر میشود: حق به عزرائیل می گفت ای نقیب بر که رحم آمد ترا از هر کئیب گفت بر جمله دلم سوزد به درد لیک ترسم امر را اهمال کرد تا بگویم کاشکی یزدان مرا در عوض قربان کند بهر فتی گفت برکی بیشتر رحم آمدت از که دل پرسوز بریانت شدت گفت روزی کشتی بر موج تیز من شکستم زامر تا شد ریزریز پس بگفتی قبض کن جان همه

جز زنی و غیر طفلی ز آن رمه هر دو بر یک تخته در ماندند تخته را زآن موجها می راندند باز گفتمی جان مادر قبض کن طفل را بگذار تنها ز امر کن چون زمادر بگسلیدم طفل را خود تو می دانی چه تلخ آمد مرا پس بدیدم دور ماتمهای زفت تلخی آن طفل از فکرم نرفت گفت حق آن طفل را از فضل خویش موج را گفتم فکن در بیشه ایش بیشه پر سوسن و ریحان و گل پر درخت میوه دار خوش اکل چشمه های آب شیرین زلال پروریدم طفل را با صد دلال صد هزاران مرغ مطرب خوش صدا اندر آن روضه فکنده صد نوا بسترش کردم ز برگ نسترن کرده اورا ایمن از صدمه فتن گفته من خورشید را کورا مکز باد را گفته برو آهسته وز ابر را گفته برو باران مریز برق را گفته براو مگرای تیز زین چمن ای دی مبر آن اعتدال پنجه ای بهمین برین روضه معال. اصل و نسب اشو زرتشت سپیتمان پیامبر عدالت اجتماعی جهانشمول

گئوماته ، گئومه بودا ، هومان و ایوب و لقمان نامها و وجوه متفاوت زرتشت سپیتمان هستند:

« زرتشت همان گئوماتای مغ، مصلح اجتماعی بزرگ عهد پادشاهان نخستین هخامنشی است »

این عنوان که برای نخستین بار از طرف این جانب جوادمفرد کهلان، نگارنده کتابهای گزارش زادگاه زرتشت و تاریخ اساطیری ایران و نیاکان باستانی گرد مطرح می شود، در وهله اول بسیار تعجب آور به نظر خواهد رسید، ولی مطمئن هستم که بعد از ارائه دلایل آن، استبعاد آن از بین رفته و این امر تاریخی مهم جلب رضایت خواهد نمود. ابتدا باید بگویم که ا.م.دیاکونوف، مؤلف تاریخ ماد در بحثی که از سقوط دولت ماد به دست کورش هخامنش و هم چنین اصلاحات اجتماعی و اقتصادی گئوماته و موضوع قتل وی به عمل آورده، به نقل از مورخین باستانی یونان یعنی هرودوت و کتسیاس و با استعانت از هرتسفلد ایرانشناس آلمانی می گوید که سپیتمه (پدر زرتشت) با آمیتی دا ("دانای آشیانه") دختر آستیگ ازدواج کرد و از این ازدواج صاحب دو پسر گردید که موسوم بودند به سپیتاک (به معنی لفظی "فرد سفید و مقدس"، همان زرتشت) و مگابرن ("دارنده ثروت بسیار") که بعد از ۵۴۶ سال پیش از میلاد از طرف کورش هخامنشی والی ولایات دربیکان در سمت باختر (بلخ) و هیرکانیه (وهرکانه، گرگان) گردیدند این مطلب حاوی اسناد تاریخی بسیار مهمی است، چه این هر دو ولایت در آن زمان تحت نظر ویشتاسپ (گشتاسب، پدر داریوش) ساتراپ ولایت بزرگ پارت اداره می شدند. مطالب مذکور را تاریخ اساطیری ایران و منابع یونانی هر دو تأیید میکنند: خارس میتیلنی مورخ و رئیس تشریفات دربار اسکندر مقدونی در ایران نشان می دهد که کورش حداقل تا سال ۵۴۶ پیش از میلاد خویشاوند و حامی خویش یعنی ویشتاسپ (گشتاسب) را به حاکمیت ولایات ماد سفلی و ماد کوچک (آذربایجان) برگزیده بود و وی به همراه برادرش زریادر (زریر) و زرتشت، فرمانروای شهر رغه آذربایجان بر این مناطق حکمرانی می کرد: شهر رغه آذربایجان در کوهپایه جنوب غربی کوه سههد قرار داشت و همان

شهری بوده که بعدها با نامهای گنجک، کزنا، هرور، برزه و بردع نامیده می شد و مکانش در حدود ۸ کیلومتری جنوب شرقی شهر مراغه (رغه بزرگ یا شهر متمایز رغه) قرار دارد. طبق مندرجات اوستا کورش (فریدون) بعد از سال ۵۴۶ پیش از میلاد زریادر (زریبرادر گشتاسب) را به حاکمیت این نواحی بر گمارده و ویشتاسپ (گشتاسب) و پسران سپیتمه (یعنی سپیتاک و مگابرن) را به حاکمیت نواحی پارت و باختر و گرگان منسوب نموده است. هرتسفلد ایرانشناس بزرگ و تیزبین آلمانی تا اینجا کُنه وقایع را به درستی پیگیری کرده، ولی در ادامه سرنخ وقایع را گم می کند. چون همین برادران سپیتاک و مگابرن همان کسانی هستند که در تواریخ یونانی به اسم برادران مغ معروف گردیده اند و اسامی و القابشان به صور سمردیس (تنومند، یا دارای دههای فراوان) و اروپاست (دارای انبارهای گسترده) و پاتی زیت (نگهبان سرودهای دینی) ذکر شده است. به قول هرودوت، کمبوجیه وقتی که به سمت مصر لشکرکشی می نمود پاتی زیت (موبد نگهبان سرودهای دینی) را به نیابت سلطنت خویش بر گزید و اداره امور کشور را در غیاب خود بر وی محول نمود. اما چون بعد از گذشت سه سال و اندی شایعات فوت کمبوجیه در مصر، بر وی رسید حکومت خویش را رسمی اعلام نمود. هرودوت می گوید که برادران مغ مشترکاً حکومت می رانده اند. اما کتسیاس فقط از حکومت یک مغ که همان گئوماتای (یعنی «دانای سرودهای دینی») باشد، سخن می راند. به هر حال این مغ برادری به نام مگابرن (ثروتمند) داشت که مفهوم لغوی نامش که به صور مرگید (دارای زمینهای فراوان)، پرومیس (دارای ثروت بسیار) و سمردیس (ثروتمند) نیز آمده، وی را از القاب و اسامی برادرش گئوماته متمایز می سازد؛ لذا این القاب دیگر گئوماته بوده که با نامهای فرزند مفروض کورش یعنی بردیه ("بلند قامت") و تنائوکسار ("تنومند") یکی بوده است. نام بردیه (بردیس) یک شباهت لفظی هم با نام دیگر وی سمردیس (مردیس) داشته است. بنابراین دروغی عمدی در پدید آمدن نام بردیه دروغین در کار نبوده است و برادران بلند قامت و تنومند مغ خود بردیه های واقعی بوده اند که لابد پیش پارسیان هخامنشی به بردیه های دروغین معروف گردیده اند. گفتنی است که قامت تصویر گئوماتای مغ دردخمه وی به نزدیکی روستای سکاوند شهرستان نهاوند (نیسایه باستان) - همان سیکایاواوتی کتیبه بیستون به معنی لفظی جایگاه نیک - که بر دیواره غارکندی کاری شده است، حدود ۱۸۷ سانتیمتر است. مردم عامی ایران آرامگاههای بی نام و نشانی را در سرتا سر ایران پرستش کرده و نیازی گزارند که از خود منشأ هیچ اثر مهمی نبوده اند و تنها بزرگیشان انساب احتمالی آنان به امامان شیعه می باشد، در حالی که آرامگاه دخمه ای شکل این رهبر و پیغامبر بزرگ عدالت اجتماعی خاورمیانه و جهان در کنج روستای سکاوند شهرستان نهاوند قرنهای متمادی است که به فراموشی سپرده شده است. کشنده بردیه پسر کورش نیز در تواریخ یونانی و تاریخ اساطیری ایران معلوم گردیده است: وی پرکسپ (یعنی کشنده فرد برازنده و نیرومند) نام داشته

است، همان که در اوستا جاماسپ (یعنی کشنده مغان، داریوش) آمده و داماد زرتشت معرفی شده است. بنابراین برخلاف گفته تروگ پمپه، گئومات قاتل بردیه (تنائوکسار یعنی بزرگ تن، پسر یا پسرخوانده کورش سوم) نبوده بلکه خود وی می باشد. مطلب بسیار مهم و کلیدی که در منابع یونانی در رابطه با بردیه ها آمده همانا محلهای حکمرانی بردیه (دراصل بردیه مغ) می باشد که در یک جا ماد و ارمنستان (بنا به گفته گزنفون) و در جای دیگر باختر (بلخ، نزد کتسیاس) عنوان گشته است. میدانیم این هردو جا طبق منابع کهن یونانی و ایرانی محلهای فرمانروایی زرتشت سپیتمان نیز بوده اند که درست در همان مقطع زمانی می زیسته است. بنابراین زرتشت لفظاً یعنی دارنده عصای حکومتی زرین، لقب سپیتاک (نورانی) یا همان گئوماته (دانای سرودهای دینی) بوده است؛ چه این هردو نیز ساتراپ باختر به شمار رفته اند. کتسیاس نام اصلی گئوماته را سپندات آورده که به معنی مخلوق مقدس است. طبق اوستا و کتب پهلوی این اسم در متعلق به قاتل وی یعنی داریوش نیز بوده است. دلیل این امر باید صلاح دیدهای سیاسی بوده باشد که سپیتاک (سپید و نورانی) یا سپندات (مخلوق مقدس) را نام داریوش گرفته است. این مخلوط سازی اسامی باعث مغشوش شدن اسامی و سرنوشت آنان در اساطیر ملی ایران نیز گردیده است؛ چه در آن جا مبلغ دین زرتشتی، سپندات (اسفندیار) نامیده شده که از سوی دیگر همان داریوش پسر ویشتاسپ (گشتاسب) است. وی در آغاز حکومتش به دست رستم (یعنی پهلوان) - که در این جا هم یادآور گئوماته بلندقامت و هم خود داریوش است، کشته میشود. بی جهت نیست که شکل ظاهری نام قاتل زرتشت یعنی براتروش (زخمی کننده روی برادر) داریوش (همان آنتاریوش مصریها) شباهت پیدا می کند. به نظر می رسد این استتار عمدی بوده است. بنابراین زرتشت تنها یک مغ ساده درباری دربار ساتراپ ماد و پارت یعنی گشتاسب، نبوده است؛ بلکه خود حکومت عاجل چهارساله ای در ایران داشته است که رعایای ایرانی در تاریخ خود هر گز شاهد عدالت اجتماعی این چینی، که وی به وجود آورد، نه بوده اند. بی جهت نیست که هرودوت، پدر تاریخ در باب مقتول شدن وی می گوید: « همه در آسیا به خاطر قتل وی افسوس خوردند و به سوگ نشستند.» قسمتی از گفتار محمدجواد مشکور را در باب وی از کتاب خلاصه ادیان، بدون دخل و تصرف به عینه در این جا بیان می شود: « گئوماتای مغ روش اشتراکی داشت و مانند لیکورگ یونانی اراضی وسیع و گله های بی شمار و بردگان بسیار از اشراف و ثروتمندان بگرفت و اراضی و گله ها را تقسیم و بردگان را آزاد کرده به کشاورزی گماشت. او بیش از هفت ماه نتوانست پادشاهی کند، ولی در این مدت کوتاه به اصلاحات اجتماعی بزرگی دست زد.» در این جا مهمترین دلایل و قرائن یکی بودن گئوماتای مغ با سپیتاک و سپیتمان زرتشت را به اختصار ذکر می کنیم: ۱- سپیتاک و زرتشت (زرآتوشترا) هر دو از خاندان سپیتمه یاد شده اند. به وضوح به نظر می رسد نام یا لقب اساطیری پدر زرتشت یعنی پوروشسپ (دارنده

اسبان فراوان یا اسبان پیر)، در معنی اخیر به قرائن از ترجمه نادرست خود نام زرتشت (زرتوشترا) - که در اصل به معنی دارنده تن زرین است - به دارنده شتر پیر حادث شده است. این نام را به معنی دارنده اسب خاکستری نیز آورده اند که آذریها حالا مفهوم آن را به ابوالفضل العباس اختصاص داده اند. یعنی ظاهراً یک سنت زرتشتی در این جا صورت شیعی گرفته است. نام مگابرن، برادر گئومات را هرودوت به مفهوم عامیانه آن "مخ گوش بریده" آورده است. ۲- برادران مخ یعنی سپیتاک (زریادر) و مگابرن (ویشتاسپ کیانی) ظاهراً هر دو زیر نظروحمایت ویشتاسپ (گشتاسب) پدر داریوش بودند، چه آن وقتیکه ایشان در سمت ماد حکومت رانده اند، چه آن هنگام که به سمت باخترا (بلخ) وهیرکانیه (گرگان) نقل مکان کردند. چنانکه گفته شد روایات تاریخی - اساطیری ملی ایران نیز از حکومت گشتاسب و زرتشت در دو مقطع زمانی مختلف هم در سوی ماد و هم در سوی پارت و باخترا سخن گفته اند. ام.دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد می گوید که "ممکن است بردیه (مرد بلند قامت) پسر آمی تیدا (دختر آستیگ) و کورش به شمار رفته باشد." در این صورت از بردیه در این جا خود همان گئوماته - سپیتاک (زرتشت سپیتمان) منظور شده است؛ چه نام کورش در این جا به سبب همانمی پسرواقعی مفروضش بردیه با پسر خوانده اش بردیه مادی (گئوماته مخ) وارد روایت این رابطه فامیلی شده است. بنابراین ازدواج کورش هخامنشی با آمی تیدا، دختر آستیگ صوری بوده و نواده آستیگ و پسر ماندانا بودن وی نیز افسانه می نماید: مسلماً نامهای ماندانا (دانای خانه) و آمی تیدا (دانای آشیانه) نام تاریخی واحدی را ارائه می کنند. مطابق اوستا و شاهنامه، فریدون (کورش) با دو تن از همسران آستیگ مغلوب شده به اسامی سنگهواک (دانای سخن و آواز) و ارنواک (آواز خوان) ازدواج می نماید، ولی سخنی از نواده آستیگ (ضحاک) بودن وی یا ازدواج او با دختر آستیگ در میان نیست. قابل توجه است که نام فرنگیس اساطیرسکایی - مادی - پارسی که در رابطه با همین خاندان است، مترادف با بلقیس وزلیخای اساطیر اسلامی به معنی پرگیسو می باشد. سنگهواک و ارنواک نامهای اوستایی آمیتی دا و آموخه، دختران آستیگ میباشند.

۳- زمان کشته شدن زرتشت دقیقاً در همان دوره مقتول گردیدن گئوماتای مخ رخ داده است، چه به طوری که می دانیم روایات اوستایی بعد از این واقعه به خاموشی می گرایند و از تواریخ بعدی سخن نمی گویند. دلیل اصلی یکی بودن زرتشت (سپیتاک) پسر سپیتمه (نورانی) یکی همین معاصر بودن و حکمران بودن آنان و همچنین القاب مخ (دانای دانش سحرانگیز) و زوتر (سرور روحانی) ایشان است، دیگری این که این تنها گئوماته (دانای سرودهای روحانی) بوده که در شرایطی قرار داشته که عملاً می توانست با انگیزه به جمع آوری سرودهای حماسی نیاکان کیانی مادری خود یعنی اوستا (اشعار ستایش) پردازد، نه یک زرتشت فرضی به عنوان روحانی و شاعر دربار ساتراپ ماد و پارت و باخترا یعنی گشتاسب نوذری (هخامنشی) که خود

از خاندانی بود که حکومت کیانیان پیشین (فرتریان ، مادها) را بر افکنده بودند. ثالثاً چنان که گفته شد یکی بودن مکانهای حکومت بردیه (مرد بلند قامت) - که در اصل منظور به اصطلاح بردیه دروغین پارسیان - وزرتشت سپیتمان می باشد؛ چه به طوری که ذکر گردید ماد کوچک (آذربایجان) و باختر (بلخ) همزمان، هم محللهای فرمانروایی این بردیه مغ و هم نواحی فرمانروایی وزرتشت سپیتمان به شمار رفته است. که این خود این همانی وزرتشت پسر سپیتمه (سفید رخسار، نورانی) با گئومات-سپیتاک را به وضوح ثابت می کند. بنابراین اگر به دنبال قبله ای وزرتشتی برآئیم این قبله بی شک همان دخمه گئوماته-وزرتشت در سمت قصبه سکاوند شهرستان نهاوند استان کرمانشاهان خواهد بود. ۴-ممکن نبود که یک شاعرو روحانی درباری دربار یک ساتراپ همانند گشتاسپ بدون هیچ اقدام مهم سیاسی بتواند قلب تمام ملت‌های امپراطوری بزرگ هخامنشی، حتی ماورای آن را به راحتی اشغال کند. اما یک روحانی انقلابی در مقام گئومات که هم یک مصلح بزرگ اجتماعی بود و هم از طرف مادر به خاندان وجیه المله کیانی (مادی) تعلق داشت، در موقعیتی قرارداد داشت که به سادگی می توانست بدین امر مهم نائل گردد؛ لذا وی همان سپیتاک پسر سپیتمه بوده که در تواریخ، بیشتر تحت القاب گئوماتای مغ و وزرتشت سپیتمان معروف گردیده است. داریوش روز قتل گئوماته را دهم بغیادیش (مهر ماه) آورده است: این واقعه به دست داریوش و شش تن از همدستان وی که نجبای پارس بودند به سال ۵۲۲ پیش از میلاد در سیکایا آواوتی ایالت نیسایه یعنی همان قصبه سکاوند شهرستان نهاوند که دخمه منقوش به عکس جالب وزرتشت در آن قرار دارد، روی داد. ۵-فرض وجود دو مغ بزرگ مادی که تحت نظر گشتاسپ، پدر داریوش همزمان با هم ، در مقام رئیس ایالت در هر دو ایالت جداگانه شهر رغه آذربایجان (پایتخت ماد کوچک) و باختر (بلخ) حکومت کرده باشند، تناقض گویی آشکاری است. بنابراین، این دو قهرمان بزرگ سیاسی و فرهنگی تاریخ ایران فرد واحدی بوده اند و بس. در اوستا نام برادر سپیتاک (وزرتشت) یعنی مگابرن (ثروتمند)، حاکم هیرکانی (گرگان)، ثری میثونت (دارنده ثروت سه برابر) آمده است. کتسیاس خود سپیتاک را تحت سه نام وزرتشت، تنائوکسار، سپندات (سپیتاک) حاکم باختر (بلخ) آورده است. ۶-تعلق داشتن خانواده مادری وزرتشت سپیتمان (سپیتاک) به کیانیان (پادشاهان ماد) طبیعتاً وی را محبوبتر از دیگر روحانیون مغ می نموده است. خصوصاً که قدرت جسمانی و روحانی وی نیز آن را تکمیل مینموده است: پدر بزرگ مادری وی یعنی فراهیم روان (یعنی دارنده ثروت و روغن وسیع) به وضوح همان آستیگ آخرین پادشاه ماد است که نامش به همان معنی ثروتمند می باشد و دوغدو (دختر)، مادر وزرتشت، همان آمی تیدا (دانای آشیانه) است که دختر آستیگ بوده است. بی جهت نیست که در اساطیر مربوط به وزرتشت بیشتر روی خانواده مادری وی تأکید شده است. در اوستا همچنین نام دختر کوچک وزرتشت (وزرتشت کیانی) یعنی پوروچیستا به معنی پر دانش

وجه تسمیه مشابهی دارد. ۷-چنان که گفته شد، بنا به نوشته هرودوت گئوماته (سپیتاک، زرتشت سپیتمان) محبوب مردم آسیا بوده است و بعد از کشته شدن وی همه مردم آسیا، به جز اشراف پارسی از مرگ اومتاثر بودند و برای وی گریه می کردند. از اینجا می توان نتیجه گرفت که نام ودائی معادل و مشابه وی یعنی گئومه از عهد او به بعد در هند معروف گردیده است که از آن جمله است نام گئومه بودا مؤسس مکتب بودیسم که نامش پیش آریائیان هندوایرانی می توانست دانای قوم و دانای سرودهای دینی معنی شود از همین مقوله بوده و خواهیم دید که وی خود همان گئوماته زرتشت است. گفتنی است خود اوستا به معنی اشعار شگرف دانش دینی بوده و نام مغان (بنا به نظر مستشرقین) به معانی انجمنی و دانای نیروی دانش سحرانگیز می باشد. به طوری که گفته شد خود نام زرتشت (زرتوشترا) به معنی لفظی دارنده پیکر نورانی وزرین است. در خبر یک مورخ یونان باستان، به نام هرمی پوس لقب نیای خاندان پادشاهی ماد یعنی فرائورت و نیز لقب چهارمین فرد این خاندان یعنی کیکاووس (خشثیتی) به شکل اصلی آن یعنی زرت اشترا آمده که به همان معنی دارنده عصای زرین (نشانه حکومت سیاسی و روحانی) است. چنان که گفته شد زرتشت (زرتوشترا) از سوی مادر بدین خاندان تعلق داشت. نتیجه گفتار این است که هرودوت و کتسیاس، مورخین یونان باستان، ساتراپ باختر (بلخ) را در فاصله زمانی بین سالهای ۵۴۶ تا ۵۲۶ پیش از میلاد- که عهد کورش و پسرش کمبوجیه بوده است- با اسامی سپیتاک (سفید و مقدس) پسر سپیتمه (داماد آستیاگ)، سپندات (مخلوق مقدس)، تنائوکسار (تنومند)، بردیه (بلند قامت) و زراتوشترا (زرتشت، دارنده عصای حکومتی زرین) معرفی می نمایند. از این جا معلوم میشود که این ها اسامی فرد واحدی بوده اند یعنی زرتشت سپیتمان همان بردیه مغ یعنی گئومات (دانای سرودهای دینی) بوده است که در تاریخ به خطا به بردیه دروغین معروف شده است. خارس میتیلنی، گزنفون، موسی خورنی و منابع ملی ایران خاستگاه و محل فرمانروایی اولیه زرتشت (بردیه) را شهر رغه آذربایجان یعنی برزه (بلند)، هروم (بلند) و کزن (مقرو پایتخت) نشان میدهند که در کنار شهر مراغه کنونی، به سمت کوه سهند قرار داشته است. قابل است که علی القاعده نام برزه (بردع) با بردیه یکی است، یعنی این شهر به نام یکی از القاب زرتشت نامیده شده است. به هر حال به گواهی تاریخ وی به همراه برادر وحامی خویش ویشتاسپ (گشتاسب کیانی) به ساتراپی نواحی شرقی فلات ایران یعنی بلخ و گرگان فرستاده شد و ظاهراً سرنوشتی نظیر خلف خویش مزدک پیدا کرد که حکمرانی، در مقام پدر قاتلش (ویشتاسپ نودری)، حامی وی شد. بنابر این گئوماته زرتشت در عهد کمبوجیه سه سال واندی نایب السلطنه امپراطوری بزرگ هخامنشی بوده و هفت ماه هم حکومت عادلانه خویش را داشت تا این که توسط داریوش و همراهانش به قتل رسید، درحالی که بنا به گفته موسی خورنی: "آن مغ تصمیم گرفته بود بر همه حکمفرما شود."

گئومه بودا همان گئومه زرتشت بوده است

چنان که دیدیم بنا به خبر یونانیان باستان از جمله هرودوت و پورفیریوس، گئومه زرتشت در قرن ششم پیش از میلاد - که به قرن تشکیل ادیان باستانی معروف است - شهره آفاق بوده است. به ویژه مردم آسیا وی را بسیار دوست داشته و او را می پرستیده اند. بنابراین، در اینجا این سؤال منطقی پیش می آید که بپرسیم که مردمان سمت آسیای میانه و هندوستان و چین وی را تحت چه نام و نشانی می شناخته اند؛ خصوصاً با علم بر این که وی مدتی در آن سمت و سوی، در باختر (بلخ) سکونت داشته و در آنجا هم رهبر سیاسی و هم رهبر دینی بوده است. همانجا که بعداً مرکز اصلی بودائیگری شده بود و معبد معروف نوبهار بلخ در آن قرار گرفته بوده است؛ همان معبد بودایی - زرتشتی که نظامی در اسکندر نامه خود در مورد آن چنین سروده است:

به بلخ آمد و آذر زردهشت به طوفان شمشیر چون آب کشت

بهاردل افروز در بلخ بود کز و تازه گل را دهن تلخ بود

پری پیکرانی در او چون بهار صمنخانه هایی چو خرم بهار

شواهد و دلایل لغوی و تاریخی روشنی معلوم می دارند که خود گئومه بودای تاریخی کسی جز گئومه زرتشت نبوده است که بعداً آیینهایشان در شرق و غرب فلات ایران به صورت دو مکتب جداگانه ای درآمده و در هر دو حالت آن از فلات ایران به تبعید رفته و در شکل بودایی آن در شرق آسیا شکوفا شده است. در ای جا دلایل خود را در باب یکی بودن بودا و زرتشت به اختصار ارائه میدهیم: ۱- بودا به معنی منور و روشن است و اسم اصلی زرتشت یعنی سپیتاک نیز به معنی سفید و روشن می باشد. افزون بر این لقب مهم ایشان یعنی گئومه (دانای "گاتها"، یعنی دانای سرودهای دینی) و گئومه (دانای

سرودهای دینی) یا همان پاتی زیت (نگهبان سرودهای دینی) هم یکسان است. می دانیم که گاتها (گاتها) از سوی دیگر سرودهای دینی خود زرتشت به شمار می آیند. ۲- نام والدین بودا یعنی سود دهودانا (مخلوق دانا و پاک تن) و مهامایا (دانای بزرگ) به وضوح با اسامی والدین زرتشت یعنی سپیتمه (دانای سفید رخسار) و آمیتی دا (ماندانا، دانای خانه) مطابقت دارد. ماه تولد هردو فروردین و روستاهای زادگاهی آنان رومبینی و دارجه زبره به لغت ایرانی مترادف بوده، به معنی واقع در پیچ رودخانه می باشند. ۳- هر دو در قرن ششم پیش از میلاد در سمت شمال هندوستان و شرق فلات ایران فعالیت روحانی - سیاسی داشته و معبودشان یعنی برهما (خالق دانا) و اهورمزدا (سرور دانا) اسامی یکسانی داشته اند. ۴- مطابق اخبار منابع بودایی و ایرانی شهر زادگاهی این هردو رهبر دینی در محل تجمع جنگجویان قرار داشته که در نزدیکی آن کوه مرتفع و

پربرفی (= هیمالیا، سهند) واقع شده بود. منظور از هیمالیا یعنی کوه پر برف در اینجا همان کوه سهند آذربایجان است. ۵- محلّ فعالیت سیاسی و فرهنگی گئومه بودا با قبیلهٔ سکیا و شهر کاپیلاویستو (خاک سرخ) پیوسته است؛ متقابلاً مطابق منابع کهن یونانی و ایرانی ناحیه ساتراپی گئوماته زرتشت، سرزمین سکاییان دربیکی (سکاییان برگ هئومه، دریها) و شهر سوروگانه (شبورگان، یعنی جایگاه سرخ رنگ) در نزدیکی بلخ (سمت غرب آن) و خود بلخ (= محل تقسیم آبها) بوده است. افزون بر این می دانیم رودی به نام سرخاب در سمت شرق شهر بلخ جاری است.

۶- محلّ مدفن بودا یعنی کوسینا گارا (کوهستان مردم نیک بخت) به وضوح یادآور محلّ دخمهٔ گئوماته زرتشت یعنی سیکایا اووتی (یعنی آبادی خوشبختی، روستای سکاوند شهرستان نهاوند باختران) در ناحیهٔ کاسیان باستانی و مادهای سگارتی (سنگ کن) می باشد. قابل تذکر است که نام کاسیان (اسلاف لران) به صورت کوسیان نیز ذکر گردیده است: ترجمهٔ نام کاسیان در نام لران بختیاری و نام شاهنامه ای ارمائیل (یعنی مردم آسوده) برجای مانده است. ۷- فرقهٔ بودایی ماهایانای ژاپنی ها گئومه بودا را نظیر گئوماته زرتشت دارای افکار و آمال سوسیالیستی معرفی می نماید. افزون بر این که این هردو تعلیمات اخلاقی اساسی خود را بر روی سه اصل پندارنیک، گفتارنیک و کردارنیک بنیاد نهاده اند. علاوه بر این که هردو مخالف ایجاد معابدخرافه پرستی و مردم فریبی بوده اند. گفتنی است که بودا برای طبقهٔ برهمنان یک بیگانه محسوب می شد. معهدا گئوماته زرتشت تحت نام گئومهٔ دیگری نزد برهمنان بومی شده است. چون گئومه نامی که به عنوان سرایندهٔ قسمتی از وداها معرفی شده باید همان گئوماته زرتشت باشد چه عنوان مناسب فرمانروایی خانوادگی وی یعنی راهوگنه (کشندهٔ راهزن) و همچنین لقبش یعنی انگیراس (فرد باشکوه و تنومند) به وضوح یادآور لقب گئوماته زرتشت بلند قامت یعنی تنائوکسار (یعنی دارای تن بزرگ) است. سرودهای ودایی وی از جمله درباب آگنی (آذر، ایزد آتش) و برهما (اهورامزدا، در مقام ایزد دانایی و آتش) می باشد. تحت این نام و القاب وی در رزمنامهٔ بزرگ هندوان یعنی مهابهاراته نیز یاد شده است ناگفته نماند گئومه بودا در اساطیر به هیئت برهمنی جوان به نام مگه (مغ) پدیدار میشود که این به وضوح تعلق وی را به طبقهٔ روحانیان ماد یعنی مغان آشکار میگرداند. ۸- سرانجام گفتنی است دوست و خویشاوند و نخستین خواری بودا یعنی آناندا (ناندا، دانا به طرق مختلف) و زنش یشودهارا (دارندهٔ پاکی) به ترتیب مطابق با همان مدیوماه (دانای شایسته) پسر عم و نخستین مرید زرتشت و هووی (نیک نژاد) زن زرتشت می باشند. در خبرمولوی که زادهٔ بلخ بود زرتشت - بودا تحت عنوان صوفی فرزانه ای به نام ابراهیم ادهم (یعنی ابراهیم بور) ظاهر گردیده است. ابراهیم خلیل درواقع نام عبری و عربی خود

زرتشت و همچنین نامی بر خشتریتی (کاووس) یعنی جدّ جدّ مادرزرتشت بوده است. ۹- نام پسر بودا یعنی راهوله (= روی هوره) با نام خورشیدچهر پسر زرتشت مترادف است.

هود قرآن وهامان تورات در اصل همان سپیتمه و زرتشت سپیتمان می باشند

در زمانی که ادیان باستانی مهم جهان شکل می گرفت یعنی تقریباً حدود بین سالهای ۳۳۰-۶۰۰ پیش از میلاد ایران ابرقدرت شناخته شده جهان بود و بدین سبب تورات و قرآن نیز نظیر تاریخ هرودوت حاوی اخبار زیادی در باب ایرانیان می باشند: میدانیم در قرآن از قومی بائده یعنی معدوم شده ای به نام عاد سخن رفته که رهبر دینی- سیاسی اصلی ایشان هود نام داشته است. نگارنده را قبلاً عقیده بر این بود که هود در اصل همان هوتها یعنی ایزد باران و رعد کاسیان (اسلاف لُران) بوده است؛ ولی اخیراً دلیل منطقی تری یافته ام که نظر قبلی را منتفی مینماید چه کاسیان حکمرانان بین النهرین در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد بوده اند و این نسبت به زمان محمد و قرآن بسیار دور است. ثانیاً خود نام عاد ارتباط و ترادفی با نامهای کاسی (آرمانی و خوشبخت) و لُر(نوازنده) نداشته است. ثالثاً از هود به عنوان رهبر دینی مردم عاد یاد شده، نه خدای قبیله ای ایشان؛ بنابراین بنابه دلایل آشکاری که ذیلاً شرح داده خواهد شد قوم عاد باید همان قوم فراموش شده مغان باشد که از مادها (نجبا) بوده اند. زیرا هم نام قوم و هم نام رهبر نامی ایشان مناسبتی تامّ با قوم عاد و رهبرشان هود (=هوم اوستا، دانای نیک) دارد: چه نام قوم مغان یعنی واژه مغ دقیقاً به لغت اوستایی به معنی انجمنی است که این از سوی دیگر معنی لفظی نام عبری عاد نیز می باشد. در کنار آن کلمات سامی حوت در زبان کُردی (به معنی مرد بلندقامت، لندهور) و هود زبان عبری را داریم که به معنی باشکوه و درخشان است. بنابراین به سمت گئوماته زرتشت بلندقامت کشیده می شویم که هم منابع یونانی و هم اساطیر زرتشتی صریحاً به قامت بلند وی اشاره کرده اند. اصلاً مسلم به نظر می رسد دو نام اساطیری لندهور (پسر خورشید) و عوج ابن عُنق (اوج ابن خنوک)، به معنی لفظی مرد بلندقامت فرزند مرد درخشان متعلق به گئوماته زرتشت (سپیتاک، بودای بامیان) باشند؛ چه همانطوری که ذکر شد نام پدر زرتشت (سپیتاک) یعنی سپیتمه را می توان سفید رخسار و نورانی معنی نمود. در باب مورد غضب ایزدی قرار گرفتن قبیله مغان (عاد) باید بگوییم، چنان که هرودوت خاطر نشان میکند در روز قتل گئومات (پاتی زیت) قتل عام بزرگی از مغان به راه افتاد. این واقعه در تورات به صورت اسطوره قتل هامان (نیک اندیش، یا پسر هوم، گئوماته زرتشت)- به دسیسه استر(ستاره) و مردخای (شاهکُش)- و جشن دشمن کشی یهود یعنی پوریم (به معنی لفظی بخت و قرعه) متجلی شده است: هرودوت نیز از قرعه کشی داریوش و شش تن همدستان وی سرپادشاهی ایران سخن می راند که بعد از قتل گئوماتای مغ و مغ کشان صورت گرفته است. قابل توجه است عنوان

خانوادگی هامان یعنی همداتای (مجری قانون) مترادف با از آن گئومه وداها میبا شد. مطالب اساطیر اسلامی نیز در رابطه با هود و قومش عاد بسیار قابل توجه می باشند چه ضمن آنهاپی که در قصص الانبیاء گردآوری شده اند، درباب هود و قومش عاد از اسامی زئورا (زرین، به عنوان نیای قوم بلند قامت عاد) و زینا (ذانا، دانا، به عنوان مادر هود و دخترنوح) یاد گردیده که به وضوح یادآور نامهای زرتشت (دارنده پیکرزین) رهبربلندقامت مغان و آمیتی دا (ماندانا) به معنی لفظی دانای خانه است که مادرسپیتمان زرتشت و دخترآستیگ (لمک) بوده یعنی همان کسی که در تورات پدرنوح به شمار رفته است. از سوی دیگر از بررسی عمیق تر اسطوره قرآنی هودمعلوم میگردد که آن هودی که عامل مغضوب شدن و کشتارگردیدن قوم عاد میشود نه خود گئومه زرتشت "سپیتاک" بلکه خود همان داریوش قاتل گئومه زرتشت بوده که مگافونی یعنی مغ کشی (عادکشی) به راه انداخت؛ طبق منابع یونانی و ایرانی این قاتل ومقتول در لقب ونام سپندات (مخلوق مقدس) مشترک بوده اند وسپندات پسر ویشتاسپ (حامی زرتشت)، نام داریوش را- که به معنی نگهدارنده خوبی است- بعدازقتل گئومه زرتشت سپیتاک برای جلب رضایت و اعتماد همدستان پارسی خویش برای خود انتخاب نمود. طبق مندرجات قرآن خدای بزرگ (اهورامزدا،انلیل بابلیان) به حمایت از هود (در این جا منظور داریوش، سپندات پسر ویشتاسپ) قوم عاد، ملت هود(منظورمغان تحت فرمان گئومه مغ زرتشت سپیتاک پسر سپیتمه) را منقرض نمود. طبق مندرجات قرآن خداوند بزرگ به حمایت از هود (منظور هوم عابد) قوم عاد، ملت هود را منقرض نمود. متقابلاً طبق اوستا ایرانیان عقیده داشتند که در توفان و کولاک بزرگ نجات هوم (جمشید، سپیتمه، گودرز دستگیرکننده افراسیاب) و یاران وی به یاریاهورا مزدا (سرور بزرگ و دانا) صورت گرفته است. از آن جایکه گفته شده قوم عاد به وسیله طوفان شدید نابودشد(یعنی همان اسطوره پناه گرفتن آریاییان در ور جمکرد جمشید در توفان و کولاک بزرگ)، پس در اینجا اهورامزدا درمقام قرینه های بابلی و ودایی خویش یعنی انلیل و ارونا ظاهرگشته است که ایزد آسمان معرفی شده اند و آمده است که دم آنها باد و طوفان است. به نظر می رسد که نام خدای کاسی رعد و برق و باران یعنی هودها نیز در اینجا درپدید آمدن وشکل گرفتن نام هود نقشی ایفاء کرده است. به هر حال قرآن حق مطلب را درمورد زرتشت بلندقامت و پدروی هوم (هود) ادا کرده وتنها تحت همین اسامی صالح دارنده شتر زرین (که نامش در قرآن همواره با نام هود همراه می باشد) و هود از او و پدر وی بیش از بسیاری از انبیای دیگراسم برده است. ایوب وزکریای تورات و لقمان وصالح قرآن(دارنده شترزرین) نیز همان زرتشت سپیتمان می باشند نام لقمان حکیم قرآن به معنی فرزانه درشت اندام به وضوح حاکی ازیکی بودن وی با گئومه زرتشت(بودای بامیان) می باشد. ضمن این مقاله سند این موضوع ارائه گردیده و اثبات یکسانی زرتشت با زکریا وصالح به مقاله دیگری موکول میشود.

ابتدا این سؤال پیش می آید که آیا در تورات نیز نام و نشانی از زرتشت به میان آمده است یا نه. به نظر من جواب آری است چه ایوب (به معنی لفظی مورد خصومت قرار گرفته) به وضوح، همان زرتشت سپیتمان است که این با داستانهایی که مربوط به دوران کودکی و خصوصاً نو جوانی وی می باشد کاملاً جور در می آید چه داستانهای زندگیش سرشار از خصومت‌هایی است که بر وی روا شده است. این نام توراتی و قرآنی در خود تورات به معنی " فرد مورد خصومت و امتحان خدا قرار گرفته " مفهوم شده است. بسیار جالب است که در کتاب تاریخی کهن فضایل بلخ نام زرتشت با همین صورت عبری آن یعنی ایوب بیان شده است. سامی نبودن و بیگانه بودن این نبی توراتی و قرآنی از آن جا مشخص می گردد که برای وی شجره نامه ای ذکر نمی گردد. چنان که اشاره شد قرآن این نام توراتی زرتشت را نیز می شناسد، ولی در آن وی بیشتر تحت همان عنوان صالح (نیکوکار) و پدرش هود(دانای نیک) معرفی گشته و سوره یازدهم آن به نام آنها هود خوانده شده است. در تورات نیز- که در آن نام هود ذکر نمی شود- نامی از عباد به میان آمده که در رابطه با لمک (آستیگ، آخرین پادشاه ماد) است؛ اما در این جا آن نام زن اسطوره ای لمک به شمار رفته است که در واقع اشاره به نام قبیله مادی مغان (قوم عاد) می باشد. قابل توجه است که از این طوفان خانمان بر انداز و قتل عام در اسطوره توراتی ایوب نیز یاد می شود که در این وقایع اسفناک وی خانواده و کسان و ثروت خویش را از دست می دهد. تورات مطابق اوستا تعداد دختران ایوب - زرتشت را سه تن آورده است، ولی تعداد پسران ایوب هفت تن و تعداد پسران زرتشت سه تن ذکر شده اند. اساطیر اسلامی مذکور در قصص الانبیاء- که ایوب را مانند گئوماته/ زرتشت حامی فقرا معرفی می نمایند- تعداد دختران ایوب را همان سه تن و تعداد پسران وی را چهارتن ذکر می کنند که به رقم اوستایی و پهلوی فرزندان زرتشت سپیتمان یعنی سه پسر و سه دختر بسیار نزدیک است. در تکمیل اثبات یکی بودن ایوب و زرتشت گفتنی است که طبق روایات اسلامی و کلیمی و زرتشتی دایه دوران مباحث موفقیت آمیز و مصائبشان زنی است که تصور میکند زرتشت- ایوب توسط گرگ دریده شده است. باید خبر یکی بودن ایوب و زرتشت توسط یهودیان بومی سمت بلخ به نویسنده کتاب فضایل بلخ رسیده باشد چه در دوره مسلمین یهودیان در نواحی بلخ و شهر میمند (یهودیه افغانستان) بومی بوده و از عهد باستان در این نواحی به امر تجارت اشتغال داشته اند چون منابع کهن آشوری و یونانی از اعرابی شرقی صحبت می دارند که بین بلخ و گرگان می زیسته اند. پیداست که منظور از اعراب شرقی در اینجا خویشاوندان کلیمی ایشان بوده اند: گفتنی است که نام تاتها و تاجیکان (دادیکان خبر هرودوت)- که آنها را نام اولاد یهود و اعرابی به شمار آورده اند که در میان ایرانیان بزرگ شده اند- باید متعلق به همین یهودیان شرقی باشند. بر این اساس نامهای دادیک (عادل)، تات (به عبری یعنی بخشنده متمول)، تاجیک، تازی، ذت و سرت را می توان صاحبان عادل کالا و

تاجرامین گرفت چه یونانیان باستان این مردم را خیرنامیده اند. زبان ایرانی اینان بی تردید از دربیکهها(پارسیان دروسی،سکاییان برگ هئومه،دروپیکیان، دریها) گرفته شده است. خود دربیکهها و دادیکان در هم آمیخته و ملت تاجیک را تشکیل داده اند و اکنون دری تنها به زبان ایشان اطلاق میشود. جالب است که تاتهای آذربایجان به دین کلیمی خویش باقی مانده اند، گرچه از لحاظ زبان ایرانی شده اند. نام هندواروپایی کهن چین و آسیای میانی یعنی سریکا باید در اصل متعلق بدینها بوده باشد چه همانطوریکه اشاره شد تاجیکان ماوراءالنهر را سارت (سرها، صاحبان کالاها) نیز خوانده اند. براین اساس گئوماته زرتشت به هنگام فرمانروایی باختر (بلخ) با این مردم تجارت پیشه یهودی- ایرانی تماس نزدیک داشته است. دلایل قاطعی که جای هیچگونه شک و شبهه ای در یکی بودن زرتشت و ایوب باقی نمی گذارند یکی همانا مشترک بودن نام دختران ایشان است چه نام ایشان که به ترتیب فرنی(فزون)، ثرتی (نهایی) و پوروچیستا(جوان پر دانش) بوده در تورات به جمیمه (فزون)، قصیه(آخری) و قرن هیوک(جوان زیبا) ترجمه شده است. و دیگری مشترک بودن نام زادگاه ایشان است: ایوب تورات اهل ناحیه غریبه ای به نام عوص به شمار رفته است. این کلمه در زبان اوستایی به معنی شهر واقع در بلندی است. بنابراین معلوم میشود که مراد از آن همان شهر رغه آذربایجان بوده که بیشتر تحت نامهای قسمت میانی آن به برزه و هروم بوده که این هر دو به معنی شهر واقع در بلندی می باشند. چنان که گفتیم این شهر، خاستگاه و محل فرمانروایی اولیّه زرتشت بوده است. چنانکه گفته شد ایوب تورات اهل ناحیه ای به نام عوص به شمار رفته است. این کلمه در زبانهای ایرانی از ریشه همان کلمه اوس اوستایی بوده و به معنی مرتفع می باشد. این معنی وقتی بسیار قابل توجه میگردد که در می یابیم خود نام شهر زرتشت یعنی برزه (رغه) نیز به همین است. هود قرآن را در زبانهای عربی و عبری همچنین می توان مترادف بالقاب زرتشت یعنی گئوماته و گئومه و پاتی زیت به معنی دانای سرود دینی گرفت. بنابراین به طور قطع و یقین می توان گفت که نام هود قرآن از ترجمه همین القاب سپیتاک زرتشت (درخشان و دانای سرود دینی) و نام پدر وی هوم (دانای نیک) حادث شده است. به طوری که گفته شد خود نام زرتشت در مجموع به معنی دارنده تن زرین و نورانی می باشد و جزء اول نام زرتشت نیز به شکل ایرانی آن در نام زئورای اساطیر اسلامی، به معنی زرین باقی مانده است. به طوریکه بیان کردیم این، نام نیای اسطوره ای قوم عاد (مغان) به شمار آمده است. چنانکه اشاره شد تورات واقعه کشته شدن گئوماته زرتشت را در داستان استر و مُردخای بیان می کند: در اصل این اسطوره هدسا(استر) همان اتوسا دختر معروف کورش می باشد که به عقد گئوماتای مغ یعنی بردیه در آمده بود و مُردخای (در اصل مردیو کای، "حاکم روستاهای بسیار") از سویی همان مردیس (دارای روستاهای فراوان، برادر گئومات)، از سوی دیگر خود بردیه پسر خوانده کورش است و شخص وزیر شاه

یعنی هامان (حافظ سرودهای دینی، به عبری یعنی فراوان زمزمه کننده) نیز خود گئوماته زرتشت است که به قول داریوش معابدی را که وجودشان با آیین مغان سازگاری نداشت ویران میکرد و پادشاه عامل قتل هامان (گئوماته زرتشت) نه خشایارشا بلکه پدر وی داریوش میباشد. دشمنان ادعایی مورد کشتار یهود هم در اصل همان مغان بوده اند که در آغاز حکومت داریوش، روز قتل گئومات، به تعدادی (شاید نه چندان زیاد) کشتار شدند. به هر حال شایع بوده که پارسیان روز قتل گئومات مغ کشی (به قول یونانیها ماگوفونی) وسیعی راه انداختند و این روز را بعدها به طور مفصل جشن می گرفته اند. در تورات این مغ کشی را یهود با جشن پوریم خویش مطابقت داده اند. کتسیاس مورخ یونانی نیز نظیر تورات از شکایت گئومات (سپندات، سپیتاک و پاتی زیت خیر هرودوت، هامان تورات) از بردیه در حضور شاه (در این جا منظور کمبوجیه) و به قتل رسیدن بردیه سخن گفته است. در اساطیر دوره اسلامی زرتشت تحت عناوین علوان (بلند قامت) و شداد (قوی) نیز آورده شده است که در این اسامی مفهوم لقب زرتشت یعنی تئوکسار (بزرگ تن) بهتر بر جای مانده است. گفتنی است شداد فرزند عاد (مغ) به شمار رفته و علوان نام سردار وی تصور گردیده است. نام سرزمین شداد یعنی ارم که در تورات با نام اسطوره ای ظله (یعنی دلخوشی) مشخص گردیده است باید همان سرزمین لران بختیاری باشد چه نام اوستایی فرداخستی (=بختیار) نیز نیای اسطوره ای مردم همین سرزمین را نشان می دهد. می دانیم که گئوماته - زرتشت در جوار سرزمین لران و گردان به قتل رسیده است و نامهای اساطیری ارماییل و گرماییل در شاهنامه نشانگر لرها و کردها می باشند. گفتنی است مفهومی مشابه با ارم (سرزمین آرامش و آسایش) در کنار رود کورای قفقاز نیز وجود داشته است چه منابع کهن ارمنی و یونانی نامهای آنجا را گاردمان (بهشت) و کامیسن (سرزمین کامروایی) آورده اند.

شهر و روستای زادگاهی زرتشت

نگارنده براساس تحقیقات اساسی دکتر جمشید جی مودی بر این نتیجه رسیده است که روستای مغانجیق شهرستان مراغه همان روستای زادگاهی زرتشت سپیتمان می باشد: در سفر اخیر خود به مراغه، برادرزاده ام خبری را از یکی از اهالی همین روستای مغانجیق شهرستان مراغه (روستای واقع در پیچ رود دارجه کتب پهلوی) نقل کرد که جای تردیدی در روستای زادگاهی بودن این روستا باقی نمی گذارد: این فرد ساکن روستای مغانجیق - که نام روستایشان در پهلوی به معنی جالب توجه جایگاه مغان است - بعد از شنیدن خبر وجود غار زیرزمینی هیدای نیش (کاخ زیرزمینی) که در کتب پهلوی غارگران نیز نامیده شده و در کنار روستای زادگاهی زرتشت قرار داشته، گفته بود که "این غار باید همان غار باستانی گیرک کهل روستای مغانجیق ما باشد." پیداست که نام ترکی گیرک (به معنی چهل) از تحریف واژه گرگ پهلوی حادث شده است.

نگارنده خود در دوران کودکی از کودکی اهل این روستا بود خبر وجود این غار عجیب باستانی را شنیده بود، ولی آن هنگام نام محلی این غار ناگفته مانده بود. در این ناحیه نام رود مقدس اوستایی داییتی (رود شایسته یا خرفسترغان) که شعبه رود گوتستین (پرآب) بوده به راحتی قابل شناسایی است، چه این همان موردی چای شهرستان مراغه است که شعبه رود بزرگ جغتائی (زرینه رود) است. آن سوی میاندوآب، جنوب جغتائی، رود تاتائو (سیمینه رود) هیئت اوستایی نام خود را که به معنی رودخانه کوچک است، حفظ نموده است. رود اوستایی دارجه (دراز) که شعبه رود داییتی به شمار رفته، همان رودخانه مغنجیق است که روستای زادگاهی زرتشت یعنی مغنجیق شهرستان مراغه در پیچ آن قرار دارد. در اوستا و کتب پهلوی در این ناحیه، که در اوستا ایرانویج (ایران اصلی) نامیده شده، از کوهی به نام کوئیریس (یعنی رشته کوه یا کوهی که به شکل گردنبند است) سخن رفته، که بی شک همان کوهستان شرق مراغه یعنی کیلگری (کوئیرگاسی) می باشد. در اساطیر اسلامی نام زرتشت در مقام وزیر دانا و خیرخواه سلیمان (کوروش سوم) و گشتاسپ (پدر داریوش) آصف ابن برخیا (برگزیده پسر فرد مقدس) آمده است. پیداست این نام از ترجمه عربی نام سپیتاک پسر سپیتمه (زرتشت سپیتمان) پدید آمده است. در باب هیئات کهن یونانی خود نام زرتشت باید گفت که هیئت زُراسترا به همان معنی دارنده تن زرین و نورانی است. اما دو نام یونانی دیگر زرتشت که به صور زابراتاس (زاوراتاس) و آسروسوتس آمده اند باید به معنی نورانی یا درشت اندام و مؤبدسودمند آتش گرفته شوند چه همانطوری که گفته شد اینها خصال برجسته و ویژه زرتشت سپیتمان بوده اند. یونانیهای باستان به درستی زرتشت را اهل ماد (در اصل ماد کوچک، آذربایجان) به شمار آورده اند. چنانکه گفته شد ماندانا (آمیتی دا، دختر آستیگ) در اصل نه مادر کوروش بلکه مادر زرتشت بوده است. نام مادر کوروش (فریدون) بنابر شاهنامه، فرانک (سیاه گوش) نام داشته است و این با خبر هرودوت که دایه کوروش را تحت نام سپاکو (سگسان) معرفی کرده همخوانی کامل دارد. سرانجام در مورد ریشه نامهای رغه و مراغه آذربایجان، بدین نتیجه اصولی رسیده ام که هر دو این نامها را باید براساس فرهنگنامه های فارسی به معنی مرغزار و چمنزار گرفت چه اشارات صریح کتب پهلوی مبنی بر این که شهر رغه آذربایجان (رغه زرتشت) از سه بخش آسرون نشین (مؤبدنشین) وارثتارنشین (جنگجوشین) وواستریوش نشین (کشاورز و دامدارنشین) تشکیل شده بود، معلوم می دارد که هر دوی نامهای رغه و مراغه مترادف هم به معنی مرغزار و آن در اصل اسم همین قسمت شرقی یعنی بخش کشاورز و باغدارشهر رغه آذربایجان (مراغه) بوده است و خود این سه بخش بیشتر تحت نام بخش میانی آن، برزه و هروم (یعنی شهر مرتفع) خوانده می شده است. چون دو بخش دیگر این شهر مرکزی آذربایجان قدیم نیز نامهای خود را در اسامی روستاهای چیکان (محل داوران دینی) - مغنجیق (جایگاه مغان) و ناحیه کاراجیق (جای جنگجویان = آرسیانشی کتیبه های

آشوری) - علمدار (واقع در ۸ کیلومتری جنوب شرقی مراغه) حفظ کرده اند. این دو بخش ماتوستانا (جای کتابخانه) و کزکا (کزنا، یعنی شهر مرکزی) نیز نامیده شده اند. گفتنی است اسامی قدیمی دیگر شهر مراغه یعنی افزایهارود، افراهرود، امدادهارود و انداده رود به وضوح اشاره به ویژگی موقعیت رود صافی در مشروبسازی اراضی این شهر باستانی دارند. نام اوستایی رود صافی "ویتنگوهیتی" است که به همان معنی لفظی دارنده آب کاملاً صاف و زلال می باشد. در اوستا و کتب پهلوی همچنین نام کوههای بزرگ آذربایجان یعنی سه‌پند و سبلان به صور اسنونت (کوه دارنده ارتفاع زیاد) و هوگرواوسیند (کوه سودمند پاک و روشن) آمده اند. کتیبه های آشوری و اورارتویی نام کوه سه‌پند را به صور آوائوش و آواوسئی آورده اند که اینها را نیز می توان بسیار بلند معنی نمود. این اسامی کوه سه‌پند به وضوح یادآور عوص تورات یعنی زادگاه ایوب - زرتشت است. طبق کتب پهلوی نیز کوه سه‌پند در جوار زادگاه زرتشت یعنی رغه (مراغه) قرار گرفته بود و آشکده آن یعنی آذرگشنسب که اکنون ویرانه اش قایین دگبه (آتشگاه استوار) نامیده میشود منزلت مشهد کنونی خراسان را داشت. در باب کتاب دینی منسوب به زرتشت یعنی اوستا گفتنی است که نظر به کلمه اوستایی "اویستی" (دانش و آگاهی) می توان آن را مترادف با ودهای آریاییان هندی به معنی "دانش دینی" گرفت. خود نام قوم و دیار زرتشت یعنی ماد در سانسکریت مترادف با آریا به معنی پاک و نجیب و در زبانهای ایرانی به معانی دانا و میانی و نجیب بوده است.

نامهای کهن زرتشت در اساطیر کهن آذری ده ده قورقود

سر انجام در این رابطه لازم می آید که به نامهای کهن زرتشت در اساطیر آذری ده ده قورقود پرداخته شود: در اساطیر کهن خود مردم آذربایجان که در نزد ترک زبانان باستانی آذربایجان شمالی (اران یعنی کشور ایرج = کورش / زرتشت) در مجموعه اساطیری ده ده قورقود (یعنی پدر آتش مقدس یا تجربه ها، در واقع اوستا و شاهنامه ترکی زبانان جنوب قفقاز) به یادگار مانده است، نام زرتشت به سه صورت ذکر گردیده است: یکی در شکل خود ده ده قورقود یعنی پدر تجارب (همان اران خردمند خبر موسی خورنی) و دیگری به شکل ایمران (بی مرگ) پسر بکیل (مرد خداگونه) و سومی در نقش بامسی بئیرک (روشن اندام) پسر بای بورا (یعنی خان زرین)؛ که از این میان ده ده قورقود اندرزگوی سرود خوان کتاب است و به نظر می رسد نام دومی یعنی ایمران از اساطیر گرجی مربوط به زرتشت به آذربایجان شمالی یعنی اران رسیده است؛ چه در اسطوره گرجی معروف ایمران؛ زرتشت و کورش پارسی در رابطه با هم تحت اسامی ایمران یعنی شاهزاده بی مرگ و کورشای پلنگ مانند ذکر شده اند. اما از این میان زرتشت در نقش بامسی بئیرک (زرین تن یا روشن)، که آن به وضوح مترادف القاب معروف وی یعنی زریادر (زرین پیکر)، ژئیری وئیری اوستا (زریر شاهنامه، به معنی لفظی زرین مو) و خود نامهای سپیتاک (فرد سفید) و

زرتشت (زرتوشترا، یعنی زرین اندام) و بودا (مَنور) می باشد، بیشتر به اصل زرتشت تاریخی یعنی سپیتاک پسر سپیتمه شبیه مانده است، چه اسطوره زندگی وی حتی اصیل تر از زرتشت اوستا بر جای مانده است: اسطوره بامسی بئیرک در کتاب ده ده قورقود در قالب دو روایت ذکر گردیده است، یکی داستان تولد وی و احقاق حق مردم از راهزنان و ازدواج با چیچک بانو (یعنی گل اندام) دختربای بیجین که منظور همان آتوسا دختر معروف کورش است که در این رابطه به مدت ۱۶ سال به سرزمین دوردستی (منظور بلخ) به تبعید می رود که می دانیم آن همچنین اساس اسطوره معروف ایرانی بهرام (وهران، اران نیک، آرای زیبا، زرتشت) و گل اندام (آتوسا) و حیدر (تیگران، یعنی پهلوان پلنگ مانند پسر زرتشت) می باشد. در اسطوره چنانکه واقعیت داشته وی از آن سرزمین دور دست (بلخ) پیروز مندانه به سوی وطن باز می گردد. اسطوره دیگر بامسی بئیرک مربوط به فاجعه ترور وی به دست اوروز (اعلیحضرت، منظور داریوش) و شش تن همدستانش است که روایت دیگری از همان ترور شدن گئوماته زرتشت به دست داریوش و شش تن اشراف پارسی همدست وی می باشد که کتیبه بیستون داریوش و تاریخ هرودوت به صراحت از آن یاد کرده اند. در جمهوری آذربایجان عهد اتحاد جماهیر شوروی فیلم جالب ده ده قورقود را بر اساس همین اسطوره بامسی بئیرک ساخته اند، بدون آن که بدانند شخص ده ده قورقود و بامسی بئیرک در اصل همان سپیتاک زرتشت تاریخی می باشند.

نتیجه گفتار

بودا، ایوب و هود و ابراهیم خلیل هر کدام یک جنبه خصال و تقدیرات برجسته گئوماته زرتشت را معرفی مینمایند: بودا نمایانگر پارسایی او و ایوب بیانگر مشقات و مباحثات عالمانه وی و هود در مقام رئیس خیرخواه قوم عاد (مغان) و ابراهیم خلیل جنبه مخالف معابدت پرستی وی بوده است. مطابق منابع سنتی زرتشتی، زرتشت جامع این خصال بود. اما زرتشت اوستا همانند فردوسی شاهنامه بیشتر جنبه حماسی انقلاب کبیرتشکیل امپراطوری مادها (کیانیان) - پارسیها (نوذریان) به نظم کشیده است، امپراطوری که برای مادها و پارسیها آزادی و امنیت آورده بود، اما خود در نابودی امپراطوری وحشتناک آشور فاجعه آفریده بود. زرتشت اندکی بعد از این واقعه - که حدود سال ۶۱۲ پیش از میلاد به دست کیاخسار (کیخسرو) صورت گرفت - زاده شده بود. بر اساس این که بوداییان، برهمنان، زرتشتیان، یهودیان، مسیحیان و مسلمین گئوماته زرتشت را تحت عناوین مختلف به عنوان رهبر والای دینی و پیغمبر خود پذیرفته اند، بنابراین باید گفت که زرتشت جهانشمولترین رهبر دینی قرون و اعصار کره زمین است. سبب این امر از سوی مردمگرایی و انساندوستی و فلسفه اخلاقی والای شخص زرتشت، از سوی دیگر موقعیت جغرافیایی مناسب قلمرو وسیع وی یعنی خونیرث اوستا (لفظاً یعنی راه درخشان، پل آسیا) بوده

است. گفتنی است نامهای پارت و آریانا نیز به ترتیب در زبانهای ایرانی و سومری به معنی سرزمین راه میباشند. مطابق اوستا و منابع یونانی خونیرث در اصل اسم ماد یعنی سرزمین میانی بوده و آریانا یا همان آراتتای سومریها به معنی لفظی سرزمین راه کناری (= پرتو) نام قدیمی خراسان بزرگ بوده است.

در باب نژاد زرتشت گفتنی است که با توجه به معانی غالب نامهای وی و پدرش از جمله سپیتاک - زرتوشترا (زرتشت) - هامان - سپیتمان و هومه - سپیتمه که در اصل به معانی شخص سفید - زرین و درخشان - سفید دانا می باشند و همچنین قامت بلند زرتشت، وی باید از اصل سکا - اسلاوهای سئورومتی (زرین موهای مادر سالار) بوده باشد که اسلاف کرواتها بوده اند؛ چه کتب پهلوی نیای دور دست زرتشت را دوراسرو یعنی صرب دوردستها (= بوسنی) نامیده اند. سرانجام راجع به شخصیت والای اشو زرتشت سپیتمان (گئوماته زرتشت، بودای ایوب) باید با نظر نویسنده پروسایبی اهل بیتینیۀ آسیای صغیر در حدود سال صد میلادی یعنی دیوخری کوستوم هم آواز شد که می گوید: " زرتشت عاشق عدالت و دانش بود. " نا گفته نماند که تورات و قرآن برخلاف نام زرتشت نامی از فیلسوفان بزرگ یونان و روم به میان نیاورده اند. از این میان حتی نام قرآنی لقمان (لکمان، به افغانی یعنی مرد سترگ دانا) که سوره ای به وی اختصاص داده شده است همان زرتشت است که در مقام حکیمی بزرگ است در صورتی که در جای دیگر زرتشت تحت عناوین ایوب و صالح در تورات و قرآن پیغامبری بزرگ معرفی شده و آیه های مفصلی به وی اختصاص یافته است. القاب اسلامی زرتشت یعنی ادهم (بور، سیاه) و لقمان (فرزانه سترگ، بنده ستبر) نشان میدهند چرا در روایات مسلمین لقمان حکیم بنده ای سیه چرده پنداشته شده است. در روایات اسلامی لقمان نظیر اصلش زرتشت، آدمی معمر و از قوم عاد (مغان) به شمار آمده و ایوب هم نظیر اصلش گئوماته زرتشت (سپیتاک) از نسل ابراهیم (آرباک، کاوس، خشریتی سومین پادشاه ماد) ذکر گردیده است. ناگفته نماند درخت طوبی (شادی بخش) در قرآن - که همان درخت ون جوت بیش کتب پهلوی (در اصل به معنی سرود دان منوراست) و به ظاهر درخت رنجزدای معنی می داده است - همان هوم پدر گئوماته زرتشت (بودا = منور) است. پس بی جهت نیست که سرو اساطیری کاشمر (به معنی لفظی بسیار درخشان) به زرتشت منسوب میشده است. ظاهراً در اوستا و کتب پهلوی و تورات زرتشت تحت سه نام انتزاعی مهم دیگر یعنی نئیریوسنگ (نرسی، پیامبر دلیر)، رشن چین (برقرار کننده عدالت) و عزرا (اثره، یعنی معلم، نبی) هم ظاهر گردیده است.